

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۳، بخش ۱

دوم پادشاهان ۱۱-۱۳، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدیرانت ۲۰۲۴ ©

امشب به دو مرد، یواخیم و یهوآحاز، نگاه می‌کنیم. و به معنای واقعی، چیزهای زیادی برای لذت بردن از این افراد وجود دارد، و در عین حال، چیزهای زیادی هم برای غمگین شدن وجود دارد. همانطور که دنی و میکا اشاره کردند، ما به یک قلب تقسیم شده و تأثیر یک قلب تقسیم شده فکر می‌کنیم.

بهایی که یک قلبِ دوپاره می‌پردازد. بنابراین، با نگاهی به تاجگذاری یوآش شروع می‌کنیم. جالب است که عتلیا، همسر اخزیا، ببخشید، مادر اخزیا، همسر یورام، هفت سال پس از مرگ شوهرش سلطنت کرد، و با این حال کتاب مقدس عملاً چیزی در این مورد برای گفتن ندارد.

کسانی هستند که می‌گویند، خب، این به خاطر تعصب مردانه‌ی کتاب مقدس است. من اینطور فکر نمی‌کنم. به این دلیل است که کتاب مقدس او را غاصب می‌داند.

او هرگز، به هیچ وجه رسمی، ملکه یا حاکم نشد. او به سادگی این مقام را به خود اختصاص داد. باز هم همانطور که قبلاً گفتم، ما نمی‌دانیم که آیا او دختر ایزابل بود یا نه.

ما می‌دانیم که او دختر اخاب و نوه امری بود. امری، کسی که آن سلسله را آغاز کرد و اخاب سپس آن را ادامه داد. به نظر من، ما در او یکی از تکان‌دهنده‌ترین افراد کتاب مقدس را می‌بینیم.

چون به محض اینکه بشنود پسرش مرده است، اولین کاری که می‌کند این است که همه فرزندان و نوه‌هایش را از بین می‌برد. حالا، بگذارید از شما بپرسم، چرا او این کار را کرده؟ چرا چنین اقدام وحشتناکی انجام داده است؟ نظر شما چیست؟ تهدیدی برای قدرتش. بسیار خوب، تهدیدی برای قدرتش.

من به آنجا خواهم رفت، اما تعجب می‌کنم که چطور بچه‌های کوچک می‌توانند تهدیدی برای قدرت او باشند؟ بچه‌های کوچک بزرگ می‌شوند. بچه‌های کوچک بزرگ می‌شوند، بله، بله. او به نحوه نابودی اهب و خانواده‌اش واکنش نشان داد.

بسیار خوب، به عنوان نوعی انتقام. بله، بله. چون او دارد از شر چه کسی خلاص می‌شود؟ او سعی دارد چه سلسله‌ای را نابود کند؟ سلسله داوود، دقیقاً همین‌طور است.

فکر می‌کنم احتمالاً اصل مطلب همین است. باشه، باشه. یهو سلسله عمو، پدرم و پدربزرگم را منقرض کرد و خودش را سر کار گذاشت.

بنابراین، من قصد دارم سلسله داوود را از بین ببرم. خب، این خیلی خطرناک است. وقتی خدا واقعاً به داوود وعده پادشاهی ابدی داده است، قرار گرفتن در مقابل او واقعاً خطرناک است.

خب، او خیلی موفق است. چقدر موفق است؟ به اندازه هفت سال. همین، بله، بله.

خدا سلسله داوود را نجات می‌دهد، اما چگونه؟ از طریق یک نوزاد. از طریق یک نوزاد. چقدر آسان است. که بگوییم، خدای من، این سلسله تمام شد.

او برنده شده است. او از شر همه خلاص شده است. هیچ چیز جز این بچه کوچولوی ریزه میزه باقی نمانده است.

این تمام چیزی است که خدا به آن نیاز دارد. این تمام چیزی است که خدا به آن نیاز دارد. و شما این مضمون را در سراسر کتاب مقدس می بینید.

داوود، ببخشید، ابراهیم. و این فقط یه بچه ست. همین.

هانا. دوران قاضی به فاجعه ختم شده و مدام بدتر و بدتر شده. و این فقط یه بچه ست.

بچه کوچکی به نام سموئیل. خدا صدایش را شنید. و بنابراین، این داستان در کتاب ادامه پیدا می کند.

ضعف خدا از قدرت انسان قوی تر است. فقط یک نوزاد کافی است. اما به چیزی بیش از این نیاز بود، مگر نه؟ به چه کس دیگری هم نیاز بود؟ یک کشیش و همسرش.

اما یهوشع، ۱۱:۲. دختر پادشاه یورام و خواهر اخزیا، یوآش، پسر اخزیا را گرفتند و او را از میان شاهزادگان سلطنتی دزدیدند. او کیست؟ او آشکارا دختر عتلیا نیست. اما او کیست؟ خواهر اخزیا.

او خواهر پادشاهی است که به تازگی توسط ییهو کشته شده است. او دختر یورام، شوهر عتلیا، است. خب، انگیزه او چیست؟ انگیزه او چیست؟ او می خواهد سلسله داوود را زنده نگه دارد، حتی اگر به قیمت جان خودش تمام شود.

او او را از میان شاهزادگان سلطنتی که در شرف قتل بودند، دزدید. او و پرستارش را در اتاق خوابی گذاشت، تا او را از عتلیا پنهان کند تا کشته نشود. وعده های خدا برای شما چقدر ارزش دارند؟ برای من؟ خب، منظورم این است که ناامیدکننده است.

این ملکه قدرتمند علیه ما صف آرایی کرده است. او آشکارا تمام درباریانش را به نفع خود دارد و آنها دارند. همه را قتل عام می کنند. چه کار کنیم؟ دوباره از شما می پرسم.

وعده های خدا چقدر می ارزند؟ خب، خدا می تواند به وعده های خودش عمل کند. آه، آه. اما خدا انتخاب می کند که از طریق من و تو عمل کند.

سوال این است که آیا ما آماده ایم؟ ببینید، خدا هرگز ده دقیقه قبل هشدار نمی دهد. خبر رسید: اخزیا کشته شده بود و عتلیا وارد عمل شد. و یهوشع باید آماده می بود.

نمی توانست بنشیند و بگوید، خب، نمی دانم واقعاً می خواهم جانم را در این کار به خطر بیندازم یا نه. نمی دانم این واقعاً مهم است یا نه. نمی دانم.

ما باید قبل از لحظه آماده باشیم. اگر قبل از لحظه آماده نباشیم، خیلی دیر خواهد شد. اما این زن آماده بود.

و در همان لحظه او اقدام کرد. بنابراین، هفت سال گذشته است. به تدارکاتی که یهویاداع انجام داد نگاه کنید.

او نگهبانان را جمع کرد. آنها را به معبد خداوند آورد. او از آنها خواست تا عهدی ببندند یا سوگند یاد کنند.

این کاری است که شما انجام می‌دهید. سه گروه در روز سبت انجام وظیفه می‌کنند. یک سوم شما از کاخ محافظت می‌کردید، یک سوم شما در جایگاه نگهبان بودید و یک سوم دیگر در دروازه پشت سر نگهبانان بودید و به نوبت پشت معبد می‌گشتید.

اون یکی از گروهان‌هاست. اون دوتای دیگه دارن مرخصی می‌گیرن. شما این کارو نکنین

شما در اطراف معبد مستقر می‌شوید. بنابراین، یکی از این گروهان‌ها از کاخ محافظت می‌کند و دو گروه دیگر که باید از وظیفه خود خارج می‌شدند، از معبد محافظت می‌کنند. چرا این آماده‌سازی؟ چرا این جزئیات؟ امشب همه شما خیلی ساکت هستید.

معلومه که تکالیف رو انجام ندادی. یا اگه انجام دادی، فقط خجالتی هستی. چرا؟ چرا این همه مقدمات دقیق؟ درسته

او نمی‌خواست کسی در معبد کشته شود، بنابراین مجبور شد از قلمرو معبد محافظت کند. چرا دیگر؟ بله

فکر می‌کنم دقیقاً همینطور است. باز هم، این یک لحظه بسیار خطرناک است. اگر یکی از آن سه گردان، نگهبان با عتلیا همراه شود، به دردر بزرگی می‌افتند.

حالا دوباره، این چه چیزی در مورد ما می‌گوید؟ چرا یوا به خدا اعتماد نکرد؟ منظورم این است که می‌توان به خدا اعتماد کرد. بسیار خوب. هیچ چیز وجود ندارد که بگوید او به خدا اعتماد نداشت.

درست است. بله. او به اندازه کافی به خدا اعتماد داشت که عمل کند.

به نظر من، چیزی که ما می‌بینیم، این هم‌افزایی شگفت‌انگیز بین خدا و قومش است. خدا در حال کار است، اما او از طریق ما در حال کار است. گاهی اوقات این اعتماد به خدا فقط پوششی برای تنبلی است.

نمی‌خواهم اقدامی بکنم. نمی‌خواهم خودم را به خطر بیندازم. پس، باشه، خدایا، همه چیز به تو بستگی دارد.

و خدا می‌گوید نه. من قرار است کار کنم، اما انتخاب کرده‌ام که از طریق تو کار کنم. بنابراین، برنامه‌ریزی دقیق می‌تواند، می‌توانم بگویم، می‌تواند جایگزینی برای توکل به خدا باشد.

من قرار است همه این کارها را انجام دهم چون چه کسی می‌داند خدا چه خواهد کرد. اما از طرف دیگر برنامه‌ریزی دقیق نکردن، همانطور که گفتم، می‌تواند صرفاً تنبلی باشد. این کار شگفت‌انگیزی است که خدا برای ما انجام داده است وقتی می‌گوید، می‌خواهم از تو استفاده کنم.

می‌خواهم از تو برای رسیدن به اهداف خوبم استفاده کنم. خدای من. چه عزت و احترامی که او به ما داده است.

او می‌داند که احتمال زیادی وجود دارد که ما خرابکاری کنیم، اما به نوعی، مشکلی با او ندارد. انگار ترجیح می‌دهد اوضاع با ما کمی خراب شود تا اینکه بدون ما خوب پیش برود - خدای من.

ما برای او خیلی مهم هستیم. و بنابراین، همه نقشه‌ها جواب داد. بنابراین، آنها پسر را آوردند و تاج را بر سرش گذاشتند.

حالا، می‌خواهم توجه کنید که در مطالعه‌ی کتاب مقدس، تکرار مسئله‌ی مهمی است. و اینجا یک کلمه‌ی تکراری وجود دارد که بسیار مهم است. آن کلمه‌ی عهد است.

او با نگهبانان عهد بست. چه چیزی را در دستان پسر کوچک گذاشت؟ عهد. بله.

دوباره اینجاست. رونوشتی از عهد با یوآش. کمی پایین‌تر، آیه ۱۷.

او بین خداوند، پادشاه و مردم عهد بست که آنها قوم خداوند باشند. این مرد به عهد و پیمان‌ها پایبند است.

نکته چیه؟ من اون یکی رو داشتم. باشه. چرا این تکرار عهد در این زمینه مطرح شده؟ وفاداری به خدا.

به یاد داشته باشید، اکنون به یاد داشته باشید، بعلیسم در شمال نابود شده است. اما هفت سال است که در یهودا به شدت رواج دارد. بنابراین، مسئله، وفاداری از جانب خدا و وفاداری به خداست.

قبلاً کمی در موردش صحبت کرده‌ایم، اما بعل‌گرایی چیست؟ چرا بعل را می‌پرستیم؟ بعل کیست؟ بعل نماد چیست؟ او خدای طوفان است. او خدای باران است. او خدای باروری است.

پس چرا بعل را می‌پرستید؟ برای رسیدن به خواسته‌هایتان. برای رسیدن به این نیروها که زندگی به آنها وابسته است. برای رسیدن به آنها به شکلی که بتوانید آنها را دستکاری کنید.

این در مورد وادار کردن خدایان به انجام اراده من است. عهد در مورد چیست؟ انجام اراده خدا. این در مورد قرار دادن خودم در یک رابطه است، نه از روی فریب، بلکه از روی اعتماد.

من به تو اعتماد دارم که نیازهایم را برآورده کنی. من به تو اعتماد دارم و زندگی‌ای مثل زندگی تو خواهم داشت. من به تو اعتماد دارم و در یک رابطه‌ی سودمند دو طرفه، دست در دست تو قدم خواهم زد.

وای. آیا خدا از این ماجرا چیزی به دست می‌آورد؟ اوه، بله، او این کار را می‌کند. او ما را به دست می‌آورد، که این همان چیزی است که او می‌خواهد.

خب، ما به این نقطه رسیدیم، و من دارم کمی در موردش توضیح میدم، اما ما به این نقطه رسیدیم که خدا میگه، و من اخیراً چند باری فرصت داشتم، شاید اینجا بهش اشاره کرده باشم، با فکر کردن به نقطه عطف بزرگ زندگی‌ای. استنلی جونز، وقتی که به آخر خط رسیده بود، و خدا همه استنلی رو ازش خواست. و استنلی گفت، اما این تمام چیزیه که دارم. و خدا گفت، اما من همه چیزم رو بهت میدم.

و استنلی جونز گفت از آن موقع به بعد، از اینکه چنین معامله‌ی خوبی کردم، خودم را در آغوش می‌گیرم. همه چیز من در ازای همه چیز او. به معنای واقعی کلمه، این همان عهد و پیمان است.

تو با خدا پیمان می‌بندی، همه چیزت را به او می‌دهی در مقابل همه چیز او. چه معامله‌ای. چه معامله‌ای.

بنابراین، من فکر نمی‌کنم که اصلاً تصادفی باشد که این عهد در این زمینه مورد تأکید و تکرار قرار می‌گیرد. حال، مردم فوراً رفتند و معبد بعل را ویران کردند. آیه ۱۸، همه مردم سرزمین به معبد بعل رفتند و آن را ویران کردند.

آنها قربانگاهها و بتها را تکه تکه کردند و متان، کاهن بعل، را جلوی قربانگاهها کشتند. وای. چرا قبلاً این کار را نکرده بودند؟ عتلیا هم بود، درست است

خطرناک بود. خطرناک بود. چیزی که اینجا من را نگران می کند این است که آیا این نشانه ای از عهد آنها با خدا بود؟ شاید هم بود

دعا می کنم که اینطور بوده باشد. یا فقط یک شورش بوده؟ ما در هشت یا نه ماه گذشته دلیلی داشته ایم که به او باش فکر کنیم. او باش می توانند کارهای خوب و بد انجام دهند

در این مورد، آنها اتفاقاً کار خوبی انجام دادند، اما من تعجب می کنم. بخشی از دلیل تعجب من این است که قرار است در ادامه چه چیزی ببینیم